



سیدمحسن بنی‌فارحانه

۱- اولین چیزی که پس از شنیدن خبر درگذشت دکتر باستانی پاریزی به ذهنم رسید این بود که مگر باستانی‌ها هم درمی‌گذرند؟ برخی آدم‌ها را، آدم خیال می‌کند هیچ‌وقت نمی‌میرند.

تا خودت را شناخته‌ای، آن‌ها را دیده‌ای یا پیشینه‌ای از پرکاری و همیشه در حال کار و هیچ‌گاه آن‌ها را در موضع بیماری و درد ندیدی. چهره‌شان هم مثل خودشان تبدیل شده به تندیس و سردیسی که انگار از ماده‌های ساخته شده همزاد شده از آب حیات و جسمیتی بی‌مرگ.

چهره همان نشانه‌ایست که بعد از شنیدن نام کسی به آن دلالت می‌شویم. آدمی زاده‌ه می‌کند و رشد می‌کند و می‌کند و می‌کند و می‌کند به جایی می‌رسد که چهره‌اش تغییر می‌کند به و همین سیمایی‌ست که باید از او بماند. سوی انسان‌های ناتمام، این سیما خلاصه‌ای‌ست از شخصیت بی‌نظیر هر فرد انسانی. این خطوط چهره، این عمق و ژرفای چشم، مرزها و حدود چهره همه شاید ما به‌زایی باشد بر شخصیتی که روپرویی ماست.

بعضی آدم‌ها سوی شخصیت‌شان یا هیاتی تصور می‌شوند ماندنی. و همین است که انگار آدم‌های کامل که به اندازه‌ی کافی عمر کرده‌اند و فرصت‌شان کوتاه اما یگانه بوده و هیچ کم نداشته است، در همین هیبت جاودانه می‌شوند. دیده‌اید سردیس‌های سعدی‌را؟ یا عطار؟ یا خواجه یا ارسطو و اسکندر؟

انسان زاده‌شدن تجسد وظیفه بود؛ / توان دوست داشتن و دوست داشته شدن / توان شنفتن / توان دیدن و گفتن / توان آندوهگین و شادمان شدن / توان خندیدن به وسعت دل، توان گریستن از سویدای جان / وان گردن به

ادامه از صفحه ۲

شاید در سال‌های اخیر تنها افسوسی که از او شنیدیم افسوس از بازتستگی و جدا شدن از دانشگاه بود که نمی‌تواند در دفتر کار خودش در دانشگاه مانند قبل حاضر شود و در خدمت دانشگاه، دانشجویان، پژوهشگران و محققان و اقدار دانشگاهی باشد. استاد باستانی پاریزی مردی از جنس دانشگاه بود و لذا ضایعه درگذشت آن مرحوم برای دانشگاه جبران ناپذیر است. دانشجویان و شاگردان وی جای پای این دانشمند فقید گذاشته و همواره راه او را ادامه دهند. به اساتید دانشگاهها توصیه می‌کنم که راه او را ادامه داده و کارهای ماندنی احتمالی وی را ادامه داده و به پایان برسانند...»

دکتر حسین جانی هم از استاد می‌گوید. حزن‌انگیز و نگران‌کننده؛ «مرد نکونام ما، صیاد لحظه‌های تاریخ، مرد هزاره‌ها به ابدیت پیوست، ولی استاد باستانی پاریزی تا ابد زنده خواهد بود، چرا که انسان به سه چیز ماندگار است؛ به عمل ماندگار، به بنای خیرش و به علمی که می‌آموزد و استاد باستانی پاریزی در هر سه ماندگار است. استاد باستانی پاریزی باز خواهد آمد، اما شاید ۱۰۰ یا هزار سال دیگر».

حجت‌الاسلام والمسلمین حمیدزاده خطیب آیین سومین روز درگذشت استاد است. می‌گوید: «من به عنوان یک خطیب وامانده‌ام که از چه دریچه‌ای وارد سخن شوم. آیا از سخنوری و شیرین زبانی استاد باستانی پاریزی حرف بزنم؟ از ژرفنگری در تاریخ سخن بگویم، یا از حضور متعهدانه‌اش در عرصه اجتماعی یا برخورداری از جامعه شناسی و روان شناسی سخن بیاورم؟ وقتی شخصیتی جامع‌الاطراف است نمی‌توان در یک جهت درباره‌ی ابعاد شخصیتی‌اش سخن گفت.» او ادامه می‌دهد: «مانایی امثال باستانی پاریزی

سایه‌ی باستانی دروغ

۳- «پس به هیأت گنجی درآمدی؛
بایسته و آزانگیز
گنجی از آن دست
که تملک خاک را و دباران را
از این سان
دل پذیر کرده است!»

این بندی‌ست از سوگ‌نامه‌ای که شاملو برای فروغ فرخزاد سروده. شاید اشاره‌ای به کالبد فروغ است که مانند گنجی در زیر خاک پنهان می‌شود و ارزش نامیرایی به آن می‌دهد.

نمی‌توانم حسرت دائمی‌ام را از دریغ شدن کالبد خاکی بزرگان کرمان از خاک کرمان پنهان کنم. کالبد جاودانی خواجوی مان باید بشود جاذبه‌ی گردشگری شهر پُر از جاذبه‌ی شیراز و ما حتا بنایی به یادبود او نداشته باشیم. مقبره‌ی اوحدالدین کرمانی مان کجاست؟ شاه‌شجاع کرمانی در کجای این خاک بی‌گنجینه دفن است؟ خواجه‌علی سیرگانی؟ شاید این سوال زیبایی نباشد اما چرا باید مقبره‌ی بزرگان کرمان هم از این دیار دریغ شود؟

گتوند شهرستان کوچکی در خوزستان بود که حالا دیگر همه می‌شناسندش. زندگی پربرکت قیصر امین‌پور برای زادگاهش هم برکت آورد. حالا دیگر گتوند مقصد گردشگری بسیاری‌ست. اگر عیدها به بوشهر بریود در میان برنامه‌های توره‌های گردشگری این شهر «بازدید از مقبره منوچهر آنتشی» را خواهید دید. یا مشهداردغال روستایی‌ست در نزدیکی کاشان که به جهت مقبره‌ی سهراب سپهری تبدیل شده است به

غرور برافراشتن در ارتفاع شکوه‌ناک فروتنی / توان جلیل به دوش بردن بار امانت / و توان غمناک تحمل تنهایی / تنهایی / تنهایی / تنهایی / انسان دشواری وظیفه است. / دالان تنگی را که در نوشته‌ام / به وداع / فرایشت می‌نگرم؛ / فرصت کوتاه بود و سفر جان‌کاه بود / اما یگانه بود و هیچ کم نداشت. / به جان منت‌پذیرم و حق گزارم!

۲- حالا که دیگر باستانی نیست و خودش تبدیل به تاریخ شده است راحت می‌توان نام‌های کلیشه‌ای را به او داد. همان «مرد هزاره‌ها» که یکبار گفته بودم. مردی که تاریخ تلخ را برای مان با شیرینی ادبیات محفلی‌اش خواندنی کرد. با همان نثر نرم و روان‌ش از هزارتوهای تاریخ و قصه خواندنی‌هایی خلق کرد که سوی تکرر و تکثرشان و سوی استنادشان خیلی‌ها را کتاب خوان کرده‌است. شاید دیده‌باشید در لایه‌های اجتماعی‌ای که معمولا با کتاب‌خواندن بیگانه‌اند. افرادی را که حداقل یک کتاب از باستانی پاریزی را خوانده‌اند. حالا از «بیغمبر دزدان» بگیر تا «نون جو؛ دوغ گو» از «فرماندهان کرمان» تا «از پاریز تا پاریس». سوی این‌ها او مرد خستگی‌ناپذیری بود که هم‌قد قد شمشاداش کتاب داشت. مربوط به نسلی از آدم‌هایی که دیگر وجود نخواهند داشت. در دوره‌ی میان‌مایگی‌ها و ته‌مایگی‌های این دوره و زمان دیگر از کسانی مثل باستانی و ایرج و اقدار و روح‌الامینی نشانی نخواهیم دید. حافظه‌های ما همه دیگر در دره‌های سیلیکونی خلاصه شده‌اند و همه در سطح زندگی می‌کنیم. دوران، دوران آسانی و سهل‌گیری و در سطح شنا کردن است. پس باستانی‌ها دیگر همان مرد هزاره‌ها هستند.

باستانی پاریزی برمی‌گردد هزار سال دیگر!

و اظهار می‌کند: «حدود ۲۰ سال قبل بود که من ایشان را از نزدیک و برای اولین بار ملاقات کردم. در جلسه‌ای که برای تجلیل خواجوی کرمانی برگزار شد، حجت‌الاسلام حجتی‌کرمانی و مرحوم دکتر حبیبی که آن زمان معاون اول رئیس‌جمهور بودند نیز در این جلسه حضور داشتند. من البته آن زمان چندان شناختی از استاد باستانی پاریزی نداشتم. آن زمان در سخنرانی‌ها، همه از استاد تجلیل می‌کردند.»

وی ادامه می‌دهد: «امروز شناخت من نسبت به استاد بیش‌تر است اما متأسفانه باید بگویم که در مورد ایشان حق مطلب، آن‌گونه که شایسته بود، ادا نشد. حق استاد باستانی پاریزی بود که در کرمان برای او مراسمی برگزار شود و از او یاد و تجلیل شود.»

نماینده‌ی ولی‌فقیه در استان کرمان سپس از صداوسیما کرمان انتقاد کرده و بیان می‌کند: «ایشان انسان وارسته و اندیشمندی بود و باید از طریق رسانه‌ها و به خصوص صداوسیما برای ایشان تبلیغ بیش‌تری صورت بگیرد که نگرفت.»

علیرضا رزم‌حسینی، استاندار کرمان هم، استاد باستانی پاریزی را یکی از مفاخر ادب و تاریخ کرمان و ایران و پدر تاریخ کرمان می‌داند و می‌گوید: «ایشان تعصب بسیار بالایی به کرمان داشتند. بنده در مدت حضورم در استانداری، دو مرتبه سعادت عیادت و دیدار با استاد را داشتم. در آخرین جلسه، قرار شد برای ایشان در اردیبهشت‌ماه مراسمی برگزار کنیم که وقتی

به خاطر سفره‌ی معرفتی است که در تاریخ ایران زمین گسترده است. بزرگترین قدرت باستانی پاریزی این است که تاریخ را با ادبیات فارسی پیوند زند. او آن چنان زلالیتی در گزینه‌های تاریخ در پیش گرفت که مخاطب به سادگی تاریخ را درک کند و این یکی از زیباترین هنرهای استاد باستانی پاریزی است.»

او تصریح می‌کند: «مرگ باستانی پاریزی‌ها هشداری است به مسوولین، به وزارت علوم، وزارت ارشاد و متولیان فکر و اندیشه. منتظر نباشید که تشیع چنانزه کنید. از اندیشه‌وران بهره بگیرید، غنای فرهنگی کشور را با حضور اساتید عمیق‌تر کنید، چرا که بزرگترین سرمایه کشور، اندیشمندان و متفکرین آن هستند.»

برده‌ششم:

استاددار کرمان در جمع مدیران است و می‌خواهد فرماندار سابق سیرجان را به عنوان فرماندار کرمان معرفی کند. آیتا. سید یحیی جعفری، نماینده ولی‌فقیه در استان و امام جمعه کرمان هم هست. این دو مسوول، قبل از هر چیز و پیش از هر چیز، از استاد باستانی پاریزی می‌گویند. آیتا. جعفری، درگذشت استاد را یک ضایعه‌ی بزرگ در کشور می‌داند و می‌گوید: «ایشان مرد بزرگی بود که آقای رزم‌حسینی در مراسم تشییع‌شان تشریف بردند اما بنده متأسفانه به دلیل کسالت نتوانستم در این مراسم شرکت کنم. اما در هر مجالی که ممکن بود، ذکر خیر ایشان را مورد توجه قرار داده‌ام.» او سپس به خاطره‌ی اولین و البته، تنها دیدار خود با استاد باستانی پاریزی اشاره

یک هدف گردشگری، گردشگری ادبی که کرمان علیرغم بزرگان زیاد همیشه از آن بی‌بهره بوده است. بعد هم می‌شود فکر کرد که مگر ما چقدر از جاذبه‌ها مان استفاده کردیم که این جاذبه را درک کنیم؟ همین یک‌سال گذشته چقدر بنا و خانه‌ی تاریخی در این شهر تاریخی شبانه تخریب شدند که مورد حمایت قرار نگیرند؟ و یا اگر مورد حمایت قرار می‌گرفتند چه برایشان می‌کردیم؟ مگر برای مقبره‌ی غریب مشتاق‌علی‌شاه در بهترین جای گردشگری کرمان چه کردیم؟ یا خواجه انابک؟ چه از قبه‌ی سبزمان مانده؟

به قبر غریبانه‌ی محمدعلی مسعودی در بوستان هنرمندان کرمان نگاهی می‌اندازم. یا ارفع یا اطهری و یا نیاز کرمانی. مگر ما در دوره‌ی زندگی بزرگان مان چقدر برای خودمان نگاهشان داشتیم تا مرده‌شان را برای خودمان نگه داریم؟ صفارزاده، باستانی پاریزی، روح‌الامینی و سرسلسله‌ی تمام بزرگان دریغ شده از کرمان مان؛ خواجه.

ولی با تمام این حرف‌ها نمی‌توانم دل‌خوری‌ام را از استاد باستانی پاریزی نیز پنهان کنم. مردی که در شناخته‌شدن کرمان و تاریخ کرمان سعی تمام کرد. باستانی نباید می‌گذاشت به این سادگی از کرمان دریغ شود. به‌این سادگی از سیرجان و از پاریز...

زین ناروا / که شیوه‌ی این مردم دوروست / خورشید اگر غروب کند / حق به‌دست اوست... ۲

۱. احمد شاملو

۲. سیدعلی میرافضلی

خودشان را در جریان گذاشتیم گفتند که ببینیم چه می‌شود. برنامه‌ریزی‌ها در استان انجام شد، اما متأسفانه این توفیق حاصل نشد و اکنون برنامه‌های برای درگذشت ایشان در حال برنامه‌ریزی است.»

برده‌هفتم:

قرار بود تا وقتی خود استاد بود، یک بنیاد فرهنگی تاسیس شود که آثار ایشان را یکجا جمع کرده و در اختیار پژوهشگران و علاقه‌مندان قرار گیرد. آن قدر این دست و آن دست کردند تا دیر شد. حالا قرار است بی‌حضور استاد، این بنیاد در کرمان ایجاد شود.

این خبر را حمید میرزاده، رئیس دانشگاه آزاد اسلامی داده است و گفته است: «با تاسیس این بنیاد، مجموعه آثار استاد محمد ابراهیم باستانی پاریزی که بیش از ۷۰ جلد خطی و غیر خطی مربوط به تاریخ سیرجان و استان کرمان است جمع‌آوری و در اختیار محققان، پژوهشگران، دانشجویان و علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.»

استاد می‌گفت: «اگر روزی بیاید که کتاب‌های تاریخ و ادبیات تبدیل شود به کتاب‌هایی که فقط شعر خوب در آن درج شده باشد بدون نام شاعر و ممدوح، آن وقت می‌توان گفت که دنیا از خودخواهی رسته و هنر صرفاً برای خوشبختی مردم اجتماع پای به میان نهاده و هنرمند تمام هم خود را وقف سعادت بشریت کرده است، همچنان که زنور عمل، غسلش را می‌سازد، بدون این‌که در حاشیه‌ی آن بنویسد: زنور بن زنور بن زنور...» باستانی پاریزی این آرزو را برآورده شده دید؟